

سیاست خارجی گورباچف در خلیج فارس

دکتر همایون الهی - گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران

مقدمه

پس از به قدرت رسیدن گورباچف در ماه مارس ۱۹۸۵، وی با معرفی یک سری طرحهای جدید تحت عناوینی چون پروستروئیکا (بازسازی و نوسازی اقتصادی)، گلاسنوست (آزادی بیان و ۰۰۰) و بالاخره تفکر نوین، نه تنها در سیاست داخلی، بلکه در سیاست خارجی شوروی نیز در صدد ایجاد تحول و دگرگونی برآمد.

موضوع قابل توجه آن است که اجرای این برنامه ها و ایجاد تحولات در داخل، نظیر تعدیل سیستم اقتصادی از اقتصاد متمرکز دولتی به سوی اقتصاد بیشتر آزاد خصوصی، تغییر در سیاست مهاجرت یهودیان، آزادی فعالیتهای

سیاسی در داخل و غیره ، در واقع به گورباچف این امکان را داد که پیش شرطهای تحول در سیاست خارجی نظیر داشتن روابط نزدیک تر با غرب را بدست آورد . در عین حال تحولات در سیاست خارجی خود عاملی بود که از آن کانال ، موتور تحرك تغییرات داخلی می توانست به گردش خود ادامه دهد . کوشش برای پایان دادن به جنگ سرد ، توافقهای خلع سلاح ، ورود وسیع تر به بازارهای جهانی و امکان دسترسی به منابع مالی و تکنولوژی غرب ، همگی به عنوان پشتوانه اصلی و بنیادی ادامه موفقیت آمیز تحولات داخلی دیده می شد . البته قطب رقیب یعنی جهان کاپیتالیستی - صنعتی ، این تحولات را در جهت منافع خود می دید و آنرا تشویق می کرد .

شناخت سیاست خارجی شوروی

۱- تعریف سیاست خارجی :

اگر "سیاست" را تنظیم منابع يك جامعه برای اداره بهتر و مؤثرتر آن جامعه (امنیت داخلی) بدانیم ، آنگاه می توان چنین نتیجه گرفت که هر کجا "سیاست" مربوط به "خارج" از محدوده مرزهای جغرافیایی يك واحد سیاسی و در تماس با سایر واحدهای سیاسی در سطح جهانی شود ، در واقع این سیاست را می توان "سیاست خارجی" نامید .^(۱) در این راستا سیاست خارجی به عنوان عمل متقابل يك واحد سیاسی با محیط خارج

1 -Howard H. Lentner : Foreign Policy Analysis, Comparative and conceptual Approach, New York, 1974, P.5 .

از محدوده مرزهایش (تأمین امنیت خارجی) قابل فهم است. (۱)

۲- عوامل مؤثر بر شکل گیری سیاست خارجی شوروی

الف - سیاست خارجی هر کشور دارای اصولی است که در طی سالیان متمادی و با توجه به موقعیت جغرافیایی، جمعیتی، اقتصادی و ایدئولوژی حاکم بوجود آمده است. برخی از این اصول دارای ثبات و استمرار بیشتری هستند و برخی دیگر تابعی از وقایع و اتفاقات درون و برون مرزی می باشند که متناسب با موقعیت تغییر یافته، یا به کلی اعتبار خود را از دست می دهند. (۲) علاوه بر این در تبیین و تنظیم سیاست خارجی هر کشور منافع ملی و بدنبال آن "امنیت خارجی" نقش اساسی دارد.

ب - محدوده، عناصر تشکیل دهنده و چگونگی تأمین منافع ملی و امنیت خارجی بدین ترتیب نسبی بوده و از کشوری تا کشور دیگر می تواند متفاوت باشد.

ج - حفظ منافع ملی و تأمین امنیت رابطه تنگاتنگی نیز با قدرت دارد. (۳)

با توجه به این عوامل باید گفت:

شوروی وسیع ترین کشور دنیا بود و وسعتی برابر با ۲۲/۴ میلیون

۱ - همان مأخذ، صفحه ۶.

۲ - خلیج فارس و مسایل آن، همایون الهی، صفحه ۳۱۸، چاپ دوم ۱۳۷۳.

۳ - برای مطالعه قدرت و عناصر تشکیل دهنده آن مراجعه شود به کتاب:

اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، دکتر عبدالعلی قوام، سمت، ۱۳۷۰.

کیلومتر مربع یا $\frac{1}{6}$ کل سطح خاکی کره زمین را داشت. (۱) نه تنها
 وسعت سرزمین، بلکه گوناگونی جمعیت و تعدد اقلیت های مذهبی و نژادی
 نیز تاءثیر مهمی بر ساخت "سیاست خارجی" در شوروی گذاشته بود. (۲)
 ایدئولوژی شوروی بطور عام بر اساس اصول مارکسیسم - لنینیسم بنا نهاده
 شده بود که این امر نقش کلیدی در تعیین جهان بینی جامعه شوروی بسازی
 می نمود و حتی سعی می شد که تغییرات در چهارچوب همین ایدئولوژی مورد
 تفسیر و تجزیه و تحلیل قرار گیرد. بر این اساس برداشت شوروی از روابط
 بین الملل حاکی از آن بود که سیاست خارجی حوزه ای می باشد که در
 آن مبارزه بین دو سیستم کاپیتالیسم و سوسیالیسم واقع می شود. تفکر
 مارکسیستی سیاست خارجی شوروی بر این اصل تاکید داشت که سیاست خارجی
 ابزار طبقه در قدرت است که این سیاست را برای رسیدن به اهداف و منافع
 خود بکار می گرفت. (۳)

1-Roy Mellor, The Soviet union and Its Geographic Problem, London: Mac Millan, 1982.

۲ - این کشور دارای ۱۷۰ ملیت با ۲۰۰ زبان یا لهجه (دیالکت) بود. از مجموع ۲۸۲ میلیون جمعیت شوروی برابر ۵۳ درصد روسی، ۱۷ درصد اوکراینی، ۴ درصد ازبکی و ۲۶ درصد از سایر ملیتها بودند.

(Ferderick Barghroom, Soviet Russian Nationalism, Westport, CT: Greenwood, 1976.)

David Mackenzie and Michael W. Curran, A History of Russia and The Soviet Union - rev, ed., Chicago, 1982.

3 - J.R. Adelman & D.A. Palmier, The Dynamics of Soviet Foreign Policy, N.y., 1989, P.20.

سیاست خارجی گورباچف: تفکر نوین

گورباچف برنامه خود را در حد يك انقلاب می داند.^(۱) در صحت این ادعا شك بسیار وجود دارد. ایجاد تغییر و رفرم در سیاست (واز آنجمله در سیاست خارجی) يك سنت دیرینه در این کشور دارد (که حتی ریشه آنرا در دوران تزارها نیز می توان پی گرفت)^(۲) هر کجا که رهبران شوروی احساس نموده اند برای ادامه حیات و موقعیت نظام شوروی تغییر در وضعیت موجود لازم است، هیچگونه تعللی در انجام آن روا نداشته اند. لنین اولین رهبر شوروی بود که همزیستی و همکاری با غرب را سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داد و اقدام به انعقاد قرار داد با رژیم کاپیتالیستی انگلستان در سال ۱۹۲۱ نمود.^(۳) استالین با معرفی دکترین سوسیالیسم در يك کشور در واقع اصل صدور انقلاب را کنار گذاشت.^(۴)

تأثیر اقدامات خروشچف مسلماً "خیلی عمیق تر از هر رفرم دیگری می تواند ارزیابی شود. این خروشچف بود که برای اولین بار طی يك سخنرانی محرمانه در بیستمین کنگره حزب کمونیست در فوریه ۱۹۵۶ استالین و سیاستهای وی را محکوم نمود و هم او بود که بسیاری از اصول اساسی

۱ - میخائیل گورباچف، دومین انقلاب روسیه، پراسترویکا، ترجمه عبدالرحمن صدریه، نشر آبی، ۱۳۶۶.

2 - Soviet Union/Union Sovietique, Vol.16, Nos2-3, P.234, 1989.

۳ - اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، مرکز نشر دانشگاهی، صفحه ۲۶ چاپ سوم، ۱۳۶۹.

4 - The Dynamics of Soviet Foreign Policy, ibid, P. 6.

دکترین مارکسیست - لنینیست را که تا آن زمان مورد تردید و اعتراض کسی قرار نگرفته بود، تغییر داد. او با ارائه دکترین سه طریق صلح آمیز (همزیستی صلح آمیز، رقابت صلح آمیز و انتقال صلح آمیز به سوسیالیسم) در واقع جنگ و رویا زویی حتمی کاپیتالیسم و سوسیالیسم را رد نمود و امکان همکاری و ادامه صلح بین دو بلوک را ممکن دانست.^(۱) در بخش اقتصادی، اصل تولید بر اساس سود آوری و دادن قدرت تصمیم گیری بیشتر به مناسبات جغرافیایی شوروی را اعمال نمود. در اواخر دوره زمامداری خروشچف، توجه به تولید کالاهای مصرفی جایگاه مهمی در سیاست اقتصادی شوروی یافت، بطوریکه وی در بیست و دومین کنگره حزب در ۱۹۶۲ قول داد که تا سال ۱۹۷۰ از این نظر بر امریکا پیشی گیرد.^(۲) (اخیراً "بسیاری از کمونیست‌ها در روسیه خروشچف و اقدامات وی را زمینه ساز سقوط و فروپاشی شوروی می دانند).^(۳) برژنف هر چند تغییرات و تحولات دوران خروشچف را دنبال کرد ولی در عین حال (و برعکس خروشچف) روشی محافظه کارانه، ملایم و اهل معامله را در سیاست خارجی اعمال نمود.^(۴)

1 - David Floyd, Mao against khrushchev (N.y.: Praeger, 1963).

2 - The Dynamics of Soviet Foreign policy, ibid, P.153-154.

۳ - ضمیمه روزنامه اطلاعات ۱۳۷۳/۲/۴.

4 - J.Steele, Soviet Power: The kremlins Foreign Policy-Brezhnev to chernenko.N.Y. 1984.

-R.Garthoff, Detente and Confrontation: America-Soviet Relations From Nixon to Reagan, Washington, 1985.

مشکلاتی که شوروی در اواخر دوره برژنف با آن روبرو بود (برخی از آنها در فوق بر شمرده شد)، باعث گردید که اندرپوف يك سری تغییرات اساسی در سیاستهای داخلی (اعم از اقتصادی، نظامی و سیاسی) و خارجی شوروی را دنبال کند.^(۱) دوره کوتاه زمامداری وی (از نوامبر ۱۹۸۲ تا فوریه ۱۹۸۴) که با بیماری و بستری بودن دائمی وی همراه بود و همینطور دوران کوتاه زمامداری جانشین وی چرنینکو (تا مارس ۱۹۸۵) مانع از نمود تغییرات شد.^(۲)

گورباچف در واقع در این دوران به عنوان یکی از چهره های مهم گروه رهبری توانست با قول به ادامه تحولات و اعتقاد به نیاز تحولات در ماه مارس ۱۹۸۵ قدرت را در شوروی در دست گیرد.^(۳)

گورباچف پس از تثبیت قدرت خود در بخش داخلی با عرضه پروستروئیکا (بازسازی) و گلاسنوست (بی پردگی، آزادی)، انتقال از يك جامعه و اقتصاد قدیمی و کهنه شده به يك جامعه و اقتصاد مدرن تر، غیر متمرکز تر را هدف خود قرار داد. در کنار آن فعال تر شدن در اقتصاد بین الملل نیز در کنار سایر اهداف قرار گرفت.^(۴) اما رسیدن به این اهداف داخلی رسیدن به موفقیت‌های اساسی در سیاست خارجی را طلب می کرد. این موفقیت ها لازم بود تا منابع مالی و انسانی که در بخش نظامی مصرف می شد، بتواند به بخش اقتصادی

1 - Robert Byrness, ed., *After Brezhnev: Sources of Soviet conduct in The 1980. S*, Indians University Press, 1983 .

-Eric Abraham, *Andropov in Power*, N.Y. 1984 .

2 -Walter LaFeber, *American, Russia and The Cold War 1945-1981*, N.y. 1985.

3 -Soviet union/Union Sovietique, *ib id*, P.237.

4 -Jerry H. Hough, "Consolidating Power", *Problems of Communism*, 36, no, 4, July-August 1987 .

و اجتماعی تغییر جهت دهد. از این نیاز است که اصول "تفکر نوین"^(۱) گورباچف شکل گرفت.

این اصول را می توان از سخنرانی وی در بیست و هفتمین کنگره حزب (در فوریه ۱۹۸۶) و دو سخنرانی وی در سازمان ملل متحد در دسامبر ۱۹۸۸ چنین گروه بندی کرد:

همگانی بودن مسایل، وابستگی به یکدیگر، ایدئولوژی زدایی در روابط بین دولتها و بالاخره نیاز به "امنیت همه گیر". این اصول جایگزین دکترین قبلی تقسیم جهان به دو بلوک کمونیسم و کاپیتالیسم که در رقابت دائم برای بدست آوردن برتری و شکست دیگری هستند، می شود. بطور خلاصه آنکه این اصول يك قدم از دکترین "همزیستی مسالمت آمیز" خروشچف که در آن ضمن رد جنگ و رویا رویی نظامی حتمی دوسیستم، سایر رقابتها را برای رسیدن به پیروزی نهایی لازم می دانست، فراتر رفته و معتقد است که حتی در صحنه سیاسی و اقتصادی نیز الزاما "رقابت و دشمنی لازم نیست و رقابت می تواند فقط و بطور عام به صحنه ایدئولوژی محدود شود."^(۲) در عین حال در تفکر نوین حتی رقابت ایدئولوژی نباید بر روابط بین دولتها سنگینی نماید.^(۳)

1 - New thinking.

2 - W.R.Duncan and C.E kedahl, Moscow and The Third World Under Gorbachev, Westview Press, 1990, P.77.

۳ - روزنامه تاس، مورخ ۷ دسامبر ۱۹۸۸ (در: همان ماه، خذ، صفحه ۷۸).

گورباچف معتقد به امنیت متقابل بوده و نمی توان انتظار داشت که يك دولت امنیت خود را به قیمت از دست دادن امنیت توسط دولت دیگر تاء میسین نماید. (۱)

رفتار مسکو در سیاست خارجی طی دوران زمامداری گورباچف در واقع با توجه به این اصول شکل گرفته است .

سیاست خارجی گورباچف در جهان سوم

اصولا " سیاست جهان سوم شوروی باید در رابطه با موضوع "امنیت" شوروی (دفاع از کشور) ، ادامه رشد اقتصادی و حفظ سیستم سیاسی کشور مورد توجه قرار گیرد . این منافع حیاتی از زمان لنین محرك اصلی سیاست خارجی شوروی بوده و در زمان گورباچف نیز نمی توانست چیزی دیگر باشد . البته ممکن است در مفاهیم و راههای دستیابی به موارد فوق تغییراتی حاصل شده باشد و به همراه آن در اهمیت و جایگاه جهان سوم در سیاست خارجی شوروی نیز تحولی حاصل آمده باشد .

در حالیکه لنین کشوری چون ایران را "کانال سوئز انقلاب" نامید، (۲) و همکاری احزاب کمونیسم در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره یا جنبشهای ملی که دارای خصوصیت بورژوازی بوده ولی در راه استقلال مبارزه می کردند را توصیه می نمود. (۳) استالین این دکترین لنین را کنار گذاشت و کوششش

۱ - همان ماء خذ صفحه ۸۷ .

۲ - اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم ، همان کتاب ، صفحه ۲۲ .

3 -H. Carr, The Bolshevik Revolution 1917-1923, vol .3, N.y.1953,P.251-70 .

وی در جهت حمایت و گسترش احزاب کمونیست برای رسیدن به قدرت در این کشورها متمرکز شد. اما بهر حال در طی این دوران، جایگاه مستعمرات و نیمه مستعمرات در سیاست خارجی شوروی محفوظ بود. لنین چنین بحث می کند که کاپیتالیسم بجای اینکه از طریق انقلاب پرولتاریا از درون متلاشی شود، از طریق انقلاب در مستعمرات ساقط می شود. مکانیسم این سقوط نیز چنین تصویر شده بود که با استقلال یافتن مستعمرات، کشورهای کاپیتالیستی از دو زمینه حیاتی خود یعنی مواد خام و بازار محروم شده و در نتیجه سقوط خواهند نمود. (۱)

این طرز تفکر در سیاست خارجی دوران خروشچف نیز بخوبی قابل تشخیص است. خروشچف به کشورهای تازه استقلال یافته که اکنون نام جهان سوم بدانها داده شده بود، توجه زیادی معطوف داشت، زیرا او امکانات بالقوه ای را برای گسترش نفوذ شوروی در کشورهای تازه استقلال یافته، غنی و اغلب ضد غربی جهان سوم مشاهده می کرد. وجود رهبران بورژوا و سیستمهای اغلب کاپیتالیستی در این کشورهای تازه استقلال یافته مانع از اهمیت این کشورها در سیاست خارجی شوروی نبود. مفاهیم جدیدی همچون "دموکراسی ملی" (national democracy) "دموکراسی انقلابی" (revolutionary democracy) در تفکر شوروی برای توجیه و وفق وضعیت این کشورها با ایدئولوژی مارکسیست - لنینیست بوجود آمد. جهان

1 - R.E. Ranet, ed., The Soviet union and The Developing Nations, Baltimor, 1974, P.1-50 .

سوم در این دوره همچون گذشته ، در نظر رهبران شوروی به عنوان يك ذخيره استراتژیکی مهم برای امپریالیسم غرب محسوب می شد که تا حد ممکن می بایست غرب را از آن محروم کرد . (۱)

بعد از خروشچف جهان سوم همچنان به عنوان ابزار مهم فشار بر غرب در رقابت شرق و غرب موقعیت خود را در سیاست خارجی شوروی حفظ نمود . در واقع برخی از محققین معتقدند که درجه افزایش و یا کاهش تنش در روابط شرق و غرب بستگی به شدت وضعف سیاستهای شوروی در این کشورها داشت . به عنوان نمونه با تهاجم نیروهای شوروی به افغانستان در پایان سال ۱۹۷۹ ، جنگ سرد شرق و غرب شدت گرفت و حتی خطر شوروی بهانه ای برای ارائه "جنگ ستارگان" ریگان شد .

سیاست خارجی گورباچف در جهان سوم در واقع با توجه به مشکلات دوران گذشته (نظیر درگیری در افغانستان، هزینه زیاد متحدین و دوستانی همچون کوبا و ویتنام ، ناکامی در برخی نقاط نظیر مصر و با لخره بی اعتمادی به توان و خواست شوروی برای کمک های اقتصادی و نظامی در بین کشورهای جهان سوم) و نیازهای استراتژی جدید شوروی (تا ، مین منابع برای طرحهای اقتصادی و اجتماعی در داخل از طریق کاهش تعهدات خارجی به جهان سوم ، کوشش برای رسیدن به توافق با غرب برای خلع سلاح و کاهش رقابت تسلیحاتی ، بهبود

1 -N.S.khrushchev, Report of the Central Committee of the Party of the Soviet Union to the 20th Party Congress, February 14, 1956, Moscow: Foreign Language Publishing House 1956, P. 23, 26.

-David J. Dallin: Soviet Foreign Policy after Stalin, Philadelphia, 1961, P. 135, 220-21, 229.

روابط با غرب برای دریافت کمکهای اقتصادی و تکنولوژی و غیره) شکل گرفته بود. در این فرم جدید کوشش رهبران شوروی بر آن قرار داده شده بود که با حضور شوروی در جهان سوم اقدامی که باعث تحریک غرب شود، ننماید. به عبارت دیگر، جهان سوم را از حالت یک میدان رقابت بین شرق و غرب خارج سازد. او در سخنرانی خود در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست در فوریه ۱۹۸۶ جایگاه جهان سوم را در لیست اولویتهای شوروی در مرتبه بسیار پائینی پس از مسایل داخلی و اهداف کلی شوروی قرار داد. (۱)

سیاست گورباچف در جهان سوم این اصل مورد تاءئید غرب که فعالیت شوروی در این کشورها بر روابط شوروی و کشورهای غربی تاءثیر سوء می گذارد را پذیرفته بود. (۲) او همچنین قبول داشت که هزینه فعالیت شوروی در جهان سوم از نظر اقتصادی به شوروی لطمه زده است.

شاید تفاوت اصلی سیاست جهان سوم گورباچف با رهبران قبلی شوروی نیز در همین زمینه باشد، زیرا آنها معتقد نبودند که رفتار آنها در جهان سوم تاءثیر مهمی بر اولویتهای استراتژی و اقتصادی آنها دارد و اینکه آنها معتقد بودند فعالیت آنها در جهان سوم تاءثیر کمی بر روابط دو جانبه شوروی و آمریکا، قدرت اقتصادی مسکو و نهایتاً "منافع کلی امنیت ملی شوروی خواهد داشت."

نتیجه این تفاوت وقتی در چارچوب کلی "تفکر نوین" سنجیده شود، عقب نشینی شوروی در افغانستان، نیکاراگوا، کامبوج (سربازان ویتنام با فشار

1 - A.Z. Rubinstein, Moscovs Third World Strategy, New Jersey, 1988, P. 271 .

۲ - خبرگزاری تاس، ۲۶ فوریه ۱۹۸۶ .

شوروی از آنجا خارج شدند) و رفتار گورباچف را در بسیاری از مسایل جهان سوم می توان توجیه نمود.

سیاست خلیج فارس گورباچف

اهمیت منطقه خلیج فارس در سیاست خارجی شوروی در طول تاریخ گذشته این کشور گوناگون بوده است. زمانی وجود امپراطوریهای قوی آسیایی و از آن جمله ایران، علتی برای نگرانی و در نتیجه جهت گیریهای سیاست خارجی این کشور بود. به هنگام گسترش حضور و نفوذ اروپائیان در منطقه و بخصوص پس از ایجاد امپراطوری انگلستان در هند و منطقه اکنون روسیه تزاری نگران امنیت خود بود و بنابراین در روابط خود با کشورهای منطقه و با انگلستان اهمیت منطقه خلیج فارس را مد نظر داشت. در این دوران البته هنوز مسایل اقتصادی منطقه برای آنها اهمیتی نداشت، اما از نظر کلی برای يك کشور وسیع نظیر امپراطوری روسیه دستیابی به آبهای گرم هم از نظر نظامی و هم اقتصادی می توانست مهم باشد. با توجه به همین نکته است که روح وصیتنامه پتر کبیر (اصلی یا جعلی فرقی ندارد) که در ضمن توصیه به گسترش به سمت آبهای گرم خلیج فارس، ضعیف نگهداشتن ایران و ایجاد ارتباط بهتر با انگلستان را می نمود، بر سیاست خارجی شوروی در منطقه حاکم بود. انقراض امپراطوری تزاری و ایجاد رژیم سوسیالیستی در شوروی در این طرز تفکر تغییر چندانی نداد. نه تنها این بلکه در طی قرن بیستم کشف منابع عظیم نفت در این منطقه بر اهمیت خلیج فارس در سیاست جهانی افزود و در نتیجه توجه رهبران شوروی نیز بیشتر بدان جلب گشت. خلیج فارس

در سیاست شوروی بتدریج اهمیت بیشتری یافت، زیرا این منطقه می توانست بصورت اهرم فشار بر غرب توسط شوروی بکار گرفته شود. بعلاوه با افزایش ثروت کشورهای حوزه خلیج فارس، مسکو امید فراوانی به یافتن بازار برای تسلیحات نظامی و صنایع سنگین خود داشت. همینطور از نظر امنیتی حضور گسترده غرب در این منطقه تهدید مستقیمی برای امنیت شوروی بود. این نکات بر جهت گیری سیاست خارجی شوروی تاثير بسزایی داشت، بطوریکه در طی چندین دهه گذشته، شوروی کوشیده است بدون توجه به ایدئولوژی، روابط بهتری با رژیم های منطقه خلیج فارس برقرار کند.

این تنها کشورهای حوزه خلیج فارس نیستند که بر جهت گیری سیاست خارجی شوروی تاثير گذاشته اند، بلکه تاثير شوروی بر کشورهای منطقه حتی شدیدتر بوده است.

سیاست حفظ امنیت مرزهای جنوبی در ابتدا موجب گسترش نظامی روسیه تزاری بسمت خلیج فارس گردید و از جمله ایران بخشهایی از خاک خود را در قرن نوزدهم از دست داد و از سوی دیگر موجب هماهنگی سیاستهای روسیه (سپس شوروی) با انگلستان (سپس امریکابه عنوان نماینده غرب) در منطقه خلیج فارس شد. سیاست منطقه ای این کشورها در جهت ضعیف نگهداشتن کشورهای منطقه هماهنگ شده بود. این سیاست را که من ایجاد "توازن ضعف" نامیده ام در طول تاریخ شوروی از زمان تزارها تا امروز می توان مشاهده کرد.

اصل دیگر قابل تشخیص در این رابطه آن است که (روسیه و سپس شوروی) هر کجا منافع این کشور ایجاب می نمود، از توافق با غرب بر سر نقض

استقلال و تمامیت ارضی این کشورها فروگذاری ننموده است. دو نمونه مسلم این رفتار یکی قرار داد سری ۱۹۰۷ بین روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان است که طی آن ایران به حوزه های نفوذ دو قدرت تقسیم شد و دیگری قرار داد "ریبن تروپ" و "مولوتف" در ۱۹۴۰ می باشد که شوروی کشورهای واقع در ماورای مرزهای جنوب شوروی در راستای خلیج فارس را به عنوان حوزه نفوذ آلمان به رسمیت شناخت.

موضوع دیگر آنکه رهبران روسیه (و سپس شوروی) جهان سوم و در نتیجه کشورهای حوزه خلیج فارس را میدان رقابت و ضدیت با کشورهای کاپیتالیستی می دانستند. این امر باعث شده بود که کشورهای کاپیتالیستی به بهانه بخطر افتادن منافع حیاتی خود بواسطه گسترش نفوذ شوروی در منطقه، دست به اقداماتی بزنند که دوران سلطه و استثمار آنها را طولانی تر نموده است. چنین عکس العمل هایی را می توان در اعلامیه وزارت امور خارجه انگلستان در ۱۹۰۳ مشاهده کرد که طی آن انگلستان با اشاره به خطر روسیه در خلیج فارس اعلام نمود: چنین اقداماتی را با جنگ پاسخ خواهد داد و یکبار دیگر پس از ورود نیروهای شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ رئیس جمهور وقت امریکا کارتر مشابه چنین اعلامیه ای را صادر کرد.

نتیجه آنکه سیاست خارجی روسیه (و سپس شوروی) بر کشورهای منطقه خلیج فارس تاثير منفی مهمی برجا گذاشته است که برخی از آنها عبارتند از:

- امپراطوری روسیه (بعدا " شوروی) و انگلستان (بعدا " امریکا به نمایندگی غرب) به بهانه حضور رقیب و بخطر افتادن منافع و امنیت خود،

اقدام به گسترش نفوذ و سلطه در منطقه نمودند .

- این طرز رفتار موجب شد که برخی از کشورها نظیر ایران ، بخشهایی از خاک خودو تعدادی از کشورها نظیر شیخ نشین های خلیج فارس در طی قرن نوزدهم استقلال خود را از دست بدهند .

- سیاست ضعیف نگهداشتن این کشورها ، باعث شد که کشورهای حوزه خلیج فارس بطور دائم در معرض حملات مستقیم یا توطئه قرار گرفته و توان و موقعیت توسعه خود را از دست بدهند و مورد استثمار مستمر قرار گیرند .

اما سیاست گورباچف در خلیج فارس در چار چوب سیاست جهانی وی و در رابطه با جهان سوم قابل بحث است . در راه بهبود روابط با غرب (۱) ، تأیید وابستگی متقابل (۲) و نیاز به کاهش هزینه سیاست خارجی در جهان سوم (۳) ، گورباچف روابط شوروی با کشورهای جهان سوم و از آن جمله خلیج فارس را ایدئولوژی زدائی نموده (۴) و تأکید بر همکاری برای یافتن راههای

1 -Mikhail Gorbachev, The Speech in Marmansk, October 1, 1987: The North a Zone of Peace. Novosti Press, 1987.

-David Albright, The USSR and the Third World in the 1980 5", in: Problems of Communism, March-June 1989, PP. 50-70 .

2 -W.C.Clemens, Jr, The USSR and Global Interdependence, Alternative Futures, Washington, D.C.,

3 - Jerry Hough, The Struggle for The Third World , Washington, D.C.: Brookings Institution, 1986.

4 .-Mikhail Gorbachev Address at U.N., N.Y., , December 7, 1988, Novosti Press, Moscow, 1988 .

سیاسی حل اختلافات داشت (۱) این عوامل منتهی به آن شد که در منطقه خلیج فارس شوروی سعی در ایجاد ارتباط و روابط با همه کشورهای منطقه نماید که در بسیاری موارد موفق نیز بود. چنانچه در پاییز سال ۱۹۸۵ روابط دیپلماسی خود را با عمان و امارات متحده عربی عادی نمود. (۲)

بنظر می آید که گورباچف نیز همچون برژنف منافع حیاتی در غرب منطقه خلیج فارس را به رسمیت شناخته و حاضر نبود اقدامی که باعث تحریک غرب شود، در این منطقه بعمل آورد. رفتار شوروی در رابطه با بحران حمله عراق به کویت که با آن قرار داد دوستی و همکاری دارد مؤید این نظریه است. در عین حال این نکته را نیز باید توجه نمود که رهبران مسکو روابط با رژیمهای منطقه را به حمایت بی قید و شرط از احزاب کمونیست طرفدار خود برتری می دادند. این موضوع در رابطه با عراق و ایران کاملاً و به وضوح قابل مشاهده بود.

روابط نزدیک کشورهای این منطقه با غرب در زمان گورباچف دیگر مانعی در راه داشتن روابط بهتر با شوروی محسوب نمی شد.

بطور کلی باید گفت در چارچوب کلی سیاست خارجی شوروی در دوران گورباچف، این کشور ضمن آنکه از ایجاد موقعیتی که باعث برانگیختن بدبینی غرب شود، خودداری می نمود، سعی در گسترش روابط با کشورهای این منطقه بدون توجه به ایدئولوژی رژیمها و یا رفتار آنها نسبت به احزاب

1 -Pravda, December 12, 1987, in: Moscow and the Third World Under Gorbachev, ibid, P.79..

2 -Moscow's Third World Strategy, ibid, P.282 .

کمونیست داشت . بخصوص یکی از اهداف شوروی گسترش روابط تجاری با این کشورها و فروش تسلیحات نظامی به آنها بود تا بخشی از درآمد خارجی شدیداً " مورد نیاز شوروی از این راه تحصیل شود .

"امنیت" مهمترین هدف سیاست در شوروی (و قبلاً از آن در دوران امپراطوری تزارها) بوده است .^(۱) برای رسیدن به این هدف اساسی ، چندین هدف دیگر در سیاست خارجی شوروی وارد شده اند : داشتن روابط دوستانه با غرب ، ایجاد و حفظ سرزمینهای ضعیف در ورای مرزهای خود و بکارگیری آنها بصورت کشورهای حایل بین خود و سایر قدرتهای تهدید کننده امنیت شوروی ، حفظ موقعیت خود به عنوان يك ابر قدرت و . . .

سیاست خارجی شوروی در جهان سوم نیز با توجه به همین اهداف تنظیم شده بود . رهبران کرملین از لنین تا گورباچف معتقد بوده اند که جهان سوم يك میدان رقابت مهم بین دو نظام سوسیالیستی و کاپیتالیستی است . در این میدان رقابت که برای کشورهای کاپیتالیستی اهمیت حیاتی دارد (تاء مین کننده مواد خام و بازار) شوروی هم شانس مناسب برای گسترش نفوذ داشت (به علت عدم داشتن سابقه مستعمراتی) و هم شانس ضربه زدن بر رقیب (با محروم کردن کشورهای کاپیتالیستی از مواد خام و بازار این کشورها) .

در عین حال چنین استنباط می شد که شوروی از نیاز کشورهای کاپیتالیستی به جهان سوم به عنوان ابزار فشاری بر کشورهای غرب استفاده نموده است تا

۱ - به گزارش گورباچف به بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست در فوریه ۱۹۸۶ مراجعه شود .

به اهداف خود در سایر نقاط جهان دست یابد. بنابراین استفاده از جهان سوم در راه رقابت با غرب همیشه جنبه ایجاد تضاد با آنها نداشته است و گاهی از نقطه نظر غرب ابعاد مثبتی یافته است، چنانچه استالین در سال ۱۹۴۰ منطقه واقع در سمت جنوب مرزهای شوروی را بعنوان حوزه نفوذ آلمان به رسمیت شناخت و با برژنف با تأیید منافع حیاتی غرب در خلیج فارس سعی نمود به "دتاننت" بین شرق و غرب حیات تازه بخشد. اما آنچه گورباچف انجام داد در واقع چیزی نبود جز اینکه با کاهش فعالیت خود در جهان سوم امتیازی به غرب بدهد تا "دتاننت" و خلع سلاح سرعت بیشتری بگیرد.

اهداف سیاست خارجی شوروی در رابطه با خلیج فارس نیز از این چسار چوب خارج نبود. در این منطقه مهم استراتژیکی و اقتصادی اهداف اصلی شوروی را شاید بتوان بصورت زیر خلاصه نمود:

- کوشش برای توسعه نفوذ شوروی از طریق گسترش روابط سیاسی، نظامی و اقتصادی با کشورهای منطقه (۱)، بدون توجه به ایدئولوژی و یا رفتار رژیمهای منطقه (۲) و بدون به خطر انداختن روابط خود با غرب (۳).

- سعی در مشارکت فعال برای حل و فصل مسایل منطقه ای به منظور حفظ موقعیت خود به عنوان یک قدرت بزرگ و نیز توسعه نفوذ (۴).

1 - Comparative strategy, vol, 6, No, 1, 1987.

2 - Foreign Affairs, fall 1987, Gorbachev's Middle East Strategy, by: Galia Golan, P. 49.

۳ - گورباچف، میخائیل: دومین انقلاب روسیه، پروستروئیکا همان کتاب صفحه ۱۹۰.

۴ - دکتر همایون الهی: خلیج فارس و مسایل آن، قومس ۱۳۶۸، صفحه ۳۲۹ و ۳۴۱.

– تامین امنیت مرزهای جنوبی خود^(۱)!

– تامین کشورهای حایل با حوزه‌های نفوذ در اطراف مرزهای خود.

– جلوگیری از قدرت دولتهای منطقه و به معنی دیگر حفظ وضع موجود

"توازن ضعف" دولتهای منطقه.

– نفوذ در بازار منطقه و جلب سرمایه‌های اضافی آن.

سیاست گورباچف: انقلاب یا استمرار

سئوالی که در اینجا مطرح است آن است که آیا تغییرات و اهداف تعیین شده نماینده یک تحول در حد انقلاب بود یا استمرار سیاستهای گذشته؟ گورباچف برنامه‌های خود را در حد یک انقلاب می‌نامد.^(۲) ما اگر انقلاب را یک "دگرگونی" بنیادی (یک زیر و روشن کامل) بدانیم کسیه در نتیجه نارضایتی گروهی بوجود می‌آید که هدفش کنار گذاشتن اصول قدیم و عرضه اصول کاملاً جدید می‌باشد، باید گفت مطالعه تاریخ شوروی و بخصوص تاریخ سالهای قبل از به قدرت رسیدن گورباچف نشان می‌دهد که حرکتی یک تحول ناگهانی را عرضه ننموده است. در واقع گورباچف نیاز به تحول را تحت شرایط موجود (رکود اقتصادی، رکود در رشد جمعیت، افت بازدهی اقتصادی، کاهش درآمد ارزی معتبر، گسترش جنگ سرد و بالاخره ناآرامی در اروپای شرقی و غیره) به رسمیت شناخته و آنچه را که خیلی قبل از او شروع شده بود، نظم و سرعت داد.

اقدام به فرم یک عمل جدید در شوروی نبوده، بلکه ریشه‌های خود

1- The USSR and Global interdependence, ibid, P, 8.

۲- میخائیل گورباچف، دومین انقلاب روسیه، پراسترویکا، همان کتاب.

راحتی در دوران لنین داشت. مقصد این رفرم نیز نابودی نظام سوسیالیسم در جهان و شوروی نبود، بلکه همانطور که گورباچف با رها بیان نموده بود، هدف تقویت آن بوده است.^(۱) تفاوت بین حرف و عمل گورباچف و سایر رهبران در طی ۶ سال اول زمامداری گورباچف (از مارس ۱۹۸۵ تا آگوست ۱۹۹۱) بیان کننده و تائید کننده همین نیت است. گورباچف و همکاران وی در اجرای طرحهای رادیکال خود که می توانست بر اساس سوسیالیسم در شوروی لطمه بزند، بسیار کند و محافظه کارانه بوده اند. فقط جریانهای خارج از کنترل وی بود که منتهی به تحولات و دگرگونی هایی شد که با لایحه اوج آن در وقایع کودتای نافرجام آگوست ۱۹۹۱ قابل مشاهده است. پس از این کودتا بنظر می آید که اصولاً "گورباچف دیگر در کنترل وقایع نبوده و مراکز تصمیم گیری از صورت مرکزی بدر آمده و وقایع جریان خود را تا فروپاشی کامل شوروی پیمودند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1-Soviet Union ,Union Sovietique,ibid,p.197.